گفت‌وگوی «جوان» با پدر بسیجی شهید امیرمحمد نظری از شهدای جنگ تحمیلی رمضان

# اولین قل از چهار قلوهای خانه ما آسمانی شد

محمدمهدی صافی | جوان

**شکوفه زمانی**

**امیرمحمد از نیروهای مدافع امنیت بسیجی پایگاه ولی‌عصر(عج) حوزه ۳۲۵ امام مهدی(عج) خاوران بود که در ۲۶ اسفندماه ۱۴۰۴ به شهادت رسید. نکته جالب در زندگی شهید این بود که او و سه خواهرش، چهار قلوهایی بودند که اردیبهشت ۸۷ متولد شدند. در واقع امیرمحمد یکی از چهار قلوی خانواده‌اش بود که در جنگ تحمیلی رمضان در بمباران دشمن امریکایی - صهیونیستی به شهادت رسید. گفت‌وگوی «جوان» با داوود نظری، پدر این شهید گرانقدر، را پیش‌رو دارید.**

**شهید امیرمحمد نظری، قل اول از چهار قلوهای فرزندان شماست. ایشان متولد چه سالی بود؟**

من پنج فرزند دارم، دو پسر و سه دختر که زایمان دوم همسرم چهار قلو بود. امیرمحمد بچه اول از چهار قلوها بود که همراه سه خواهرش به دنیا آمد. همان‌طور که گفتم، شهید امیرمحمد بچه دوم و بچه اول از چهار قلوهاست که در روز ششم اردیبهشت ۱۳۸۷ در تهران و بیمارستان پارسیان به دنیا آمد. چون کمی زود به دنیا آمده بود، به مدت ۱۲ روز در دستگاه ان‌آی‌سی‌یوی ۲ بیمارستان نگهداری شد و به خاطر هزینه بالای بیمارستان، او را به بیمارستان هدایت انتقال دادیم.

فضایی که امیرمحمد رشد کرد، یک خانواده هفت‌نفره و شلوغ بود. پسرم از لحاظ جسمی در قسمت پاهایش مشکلاتی داشت که با تلاش دکترش به مدت سه سال از ناحیه مچ هر دو پا درمان شد و دو عمل انجام داد که به لطف خداوند هر دو پای امیرمحمد سلامت‌شان را به دست آوردند.

در این مدت امیرمحمد دو، سه سال باید از کفش‌های طبی استفاده می‌کرد که برایم عذاب‌آور بود. او از همان دوران بچگی واقعاً عذاب می‌کشید. خیلی دوست داشتم در حالت فیزیکی مانند بچه‌های دیگر زود راه بیفتد که به خواست خداوند سریع درمان شد و این اتفاق افتاد.

در آن زمان خیلی سخت بود برای خانواده‌ای که بتواند چهار بچه هم‌سن را با هم بزرگ کند و باید به چهار تای آنان همزمان رسیدگی می‌کردیم.

به همین خاطر تصمیم گرفتیم که به مدت سه الی چهار سال پرستار بگیریم و خوشبختانه فضا طوری بود که چهار قلوها با پرستار انس گرفتند و مادر بچه‌ها نیز مدیریت می‌کرد. خودم هم کمک‌دست بودم. خدا را شکر از آن شرایط به مرحله‌ای رسیدیم که چهار قلوها می‌توانستند کارهای خودشان را انجام دهند. بچه‌ها در محیط مذهبی رشد کردند. مادر بچه‌ها روی تربیت‌شان حساس بود و بچه‌ها را با فضای قرآنی و اسلامی آموزش می‌داد. حتی بچه‌ها با نوای دل‌نشین قرآن به خواب می‌رفتند. البته ما همسایگان خیلی خوبی هم داشتیم و در ساختمانی زندگی می‌کردیم که تمام اعضای ساختمان خیلی به ما کمک می‌کردند و همه از یک خانواده بودیم. آنجا فقط ما مستأجر بودیم که از همین‌جا از کمک همه آنان تشکر می‌کنم.

**امیرمحمد چگونه بچه‌ای بود؟**

شهید نظری از همان کودکی بچه‌ای جذاب و پرانرژی و خوش‌ذوق بود. همه ما خیلی به او علاقه‌مند شدیم و خیلی دوست‌داشتنی بود. همه فامیل خیلی دوستش داشتند و یک‌جورهایی عزیز کرده همه ما شده بود. با بچه‌ها صمیمی شده بود و به هیچ عنوان حسادت نمی‌کرد. خیلی پرانرژی و پرتحرک بود و این امر باعث شد بعد از دوران ابتدایی علاقه شدیدی به فوتبال پیدا کند. با آنکه ما یک مقدار از لحاظ پاهای امیر نگرانش بودیم، ولی به لطف خدا پسرم در مسیری قرار گرفت که توانست فوتبالش را ادامه دهد و موفق شود.

همان‌طور که خدمتتان گفتم، سه‌قل از چهار قلوها، خواهران امیرمحمد هستند و در پایه دوازدهم درس می‌خوانند. امسال سال کنکورشان بود و واقعاً برای ما خیلی سخت بود که امیرمحمد، یعنی قل اول بین آنها، حضور نداشت تا ایشان هم مانند خواهرهایش برود امتحان کنکور بدهد. جای امیرمحمد خیلی برای ما خالی بود و صندلی خالی ایشان را با عکسش در سالن امتحانات گذاشته بودند. البته امیرمحمد پیش خداوند به بهترین درجات رسیده، از این لحاظ خدا را شکر می‌کنیم، ولی خب فقدانش برای ما خیلی سخت است و ما از خدا خواستیم به ما یک صبر عظیم بدهد چون واقعاً این چند وقت خیلی به ما سخت گذشت. در حقیقت لطف خدا بوده که ما در این چند ماه توانستیم دوام بیاوریم.

**ارتباط امیرمحمد با دیگران چگونه بود؟**

در فضایی که امیرمحمد رشد کرده بود، همکلاسی‌ها و بچه‌ها، اکثر دوستانش آدم‌های خیلی خوب و جالبی بودند و ما از رابطه امیرمحمد و اینکه با چه دوستانی در رفت‌وآمد داشته باشد، اطلاع داشتیم، به خصوص مادرشان خیلی سعی می‌کرد امیرمحمد با دیگران ارتباط خیلی قوی داشته باشد. امیرمحمد بچه‌ای نبود که بخواهد مسیر کج را در زندگی خود انتخاب کند.

ایشان خیلی از مادرش اجازه می‌گرفت و دوستان امیر اکثراً بچه‌های مسجد و پایگاه بودند که با آنها خیلی صمیمی بود، حتی در لحظه شهادت هم با یکی از دوستان همین دوران مدرسه‌اش بود که دوستش در آن واقعه مجروح شد و امیرمحمد به شهادت رسید. امیرمحمد با دوستانش فضای گرمی داشت. با هم به اردو و زیارت حرم اهل بیت(ع) می‌رفتند. امیرمحمد در کنار درس خواندن، خیلی جدی و حرفه‌ای کارهای ورزشی مانند فوتبال را دنبال می‌کرد و به فعالیت‌های خود در پایگاه و بسیج محله اهمیت می‌داد. سر تایم می‌رفت و خادم شهدا بود. هر موقع مراسم تشییع شهدا بود، امیرمحمد صددرصد حضور داشت و خیلی به کارهای دسته‌جمعی و فرهنگی با دوست‌هایش علاقه داشت و ما هم تشویقش می‌کردیم و الحمدلله در این راه هم به آن جایگاهی که می‌خواست رسید.

امیرمحمد در دوران کودکی مانند دوران ابتدایی، به بیشتر فعالیت‌های ورزشی مانند پینگ‌پنگ و والیبال علاقه داشت و داخل سالن می‌رفت. فوتبال خیلی دوست داشت، دیگر با انجام این کارها وقتِ آنچنانی برایش باقی نمی‌ماند. اگر جایی هم به مهمانی دعوت بودیم، ما می‌رفتیم، صددرصد با ما همکاری می‌کرد و می‌آمد و در مسافرت هم با ما بود.

او جاهای سرسبز و شمال را خیلی دوست داشت. ما خودمان بچه شهرستان هستیم و امیرمحمد فضای آنجا را خیلی دوست داشت و دوست‌های خوبی آنجا پیدا کرده بود.

زمانی که امیرمحمد به اتفاق سه خواهرش به آنجا می‌آمد، من بنکدار پوشاک بچگانه بودم. تا اینکه در سال ۹۶ مغازه را به علت کسادی بازار و اوضاع اقتصادی جمع کردم و کم‌کم از بازار فاصله گرفتم. در حال حاضر در بنیاد شهید، حدود چهار، پنج سال است که به عنوان راننده مشغول هستم.

**در مورد چگونگی شهادت امیرمحمد بگویید.**

زمانی که رهبر عزیزمان به شهادت رسیدند و جنگ شروع شد، با آن تهدیدهایی که شد، نسبتاً تهران خالی شد و ما در شهرستان بودیم. ما تازه از شهرستان برگشته بودیم و زمان تشییع شهدای جنگ بود و امیرمحمد جزو نفرات اول بود که برای تشییع شهدا رفته بود.

قرار بود چند روز دیگر شهدای ناو نیز تشییع شوند و امیرمحمد هم جزو خادم‌الشهدا در این مراسم حضور داشته باشد. اما قبل از آن، خود امیرمحمد هم به جمع شهدا پیوست. روز سه‌شنبه ما خانه بودیم و امیرمحمد طبق معمول پیش دوستانش به پایگاه رفته بود که صدای انفجار شدیدی به گوش ما رسید. من وقتی بالای پشت‌بام رفتم، صدای انفجار تقریباً خیلی نزدیک بود. دود و گرد و خاک را مشاهده کردم. زنگ زدم به گوشی امیرمحمد که گوشی ایشان در دسترس نبود. بعد از پنج دقیقه دوباره زنگ زدم و باز هم در دسترس نبود. برای بار سوم که زنگ زدم، گوشی امیرمحمد خاموش شد. به اتفاق مادرش رفتیم که پیگیر شویم. جلوی مسجد رفتیم و دیدیم دوستانش کنار دیوار تکیه داده‌اند و یک‌جورهایی چهره همه‌شان پر از غم و اندوه بود. من سمت یکی از بچه‌ها رفتم و از حال امیرمحمد پرس‌وجو شدم. آنها گفتند او زخمی شده، ولی ما دوباره پیگیر شدیم و مادرش از یکی دیگر پرسید که گفتند امیرمحمد شهید شده است.

مادرش فقط خدا را شکر می‌کرد که به آن جایگاهی که پسرش می‌خواست، رسید و می‌گفت: «من پیش حضرت زهرا(س) سربلندم.»

لازم به ذکر است که امیرمحمد دو بار خواب شهادت دیده بود، یک‌بار تقریباً یک ماه قبل از شهادتش بود و بار دوم یک هفته قبل از شهادتش.

**نحوه شهادتش را چطور برای شما تعریف کردند؟**

روز سه‌شنبه ۲۶ اسفند ۱۴۰۴ توسط فرمانده‌شان گزارش می‌شود که آسمان قرمز است و بچه‌ها پراکنده شوند. تایم امیرمحمد در ایست‌بازرسی تمام شده بود و به نقل از یکی از دوستانش که در این ماجرا توسط بمباران دشمن زخمی شده بود، می‌گفت: «یک ربعی امیرمحمد بعد از اتمام تایمش ماند و در حینی که فرمانده اعلام کرده بود بچه‌ها متفرق شوند، یک موتورسوار می‌آید از بچه‌ها سؤالی می‌کند و آنها به طرف موتورسوار می‌روند. در همین لحظه پهپاد شلیک می‌کنند و موشک در یک متری پشت پای امیرمحمد به زمین می‌خورد و با انفجار آن، موتورسوار و امیرمحمد در جا شهید می‌شوند.»

یکی از بچه‌ها از ناحیه دست زخمی می‌شود و تا پشت گردنش ترکش اصابت می‌کند که بعد از گذشت شش ماه که دیدمش، بهتر شده بود. امیرمحمد با موج انفجار یا ترکش موشک، هر دو پایش از زانو قطع و به علت خونریزی شدید به درجه شهادت نائل می‌شود.

**گویا شما شعری را برای پسرتان سروده‌اید؟**

امیرمحمد چون از بچگی به علت مشکل پاهایش عذاب کشیده بود، من همیشه نگرانش بودم و دکتر گفته بود اگر تا ۹ سالگی مشکل پاهایش برنگردد، دیگر مشکلی پای او را تهدید نمی‌کند، ولی چون فوتبال بازی می‌کرد، نگرانش بودم. برای همین این شعر را به عنوان یک پدر دل‌نگران برای پسرم سروده‌ام:

«نفس و قوت قلب و جگر و عشق و محبت، کرم و مهر و صفا و همه برگه‌های درختان، همه ریگ‌های بیابان، فدای قد و بالات، همه گل‌های بیابان، فدای خنده‌ها و آن چشم‌های زیبات، الهی که تنت سالم، دلت شاد و لبت خندان، بمانی سایه‌ام بر سر، گل ناز و عزیز جان. اگر دنیا پر از غم شد، تو باشی قوت قلبم، تو باشی نور چشم من، تو باشی عشق این بابا. بخواب‌ای نازنین پسر، بخواب‌ای ماه تابان که بابا تا نفس دارد، بود پشت سرت هر آن، تمام هستی بابا، فدای یک نگاهت، خدا حفظت کند جانم که دنیا سبز از آن توست.»

**چه خاطراتی از شهید دارید؟**

یادم هست بچه‌ها که نوزاد بودند، وقتی به شهرستان می‌رفتیم، من چهار تا قنداق فرنگی در صندلی عقب ماشین می‌گذاشتم، به خاطر اینکه بچه‌ها گریه نکنند، من هم با سرعت می‌رفتم. یک‌بار در اتوبان جلوی مرا گرفتند، من پلیس را صدا زدم و صندلی عقب را به آنها نشان دادم و آنها با دیدن چهار قلوها شرایطم را درک کردند و گذاشتند بروم.

یک‌بار دیگر که به شهرستان خمین می‌رفتیم و امیرمحمد آن زمان چهار ساله بود، سرماخوردگی خفیفی گرفته و تب و لرز کرده بود. ما بین راه نگه داشتیم تا او را به دکتر ببریم. امیرمحمد از آمپول می‌ترسید و زمانی که می‌خواست آمپول بزند، من به او گفتم: «پیش خواهرات گریه نکنی. تو مرد شدی» و امیرمحمد قبول کرد. با آنکه درد داشت، به من نگاه می‌کرد و صدایش درنمی‌آمد، ولی وقتی در ماشین نشست و از درد به خودش می‌پیچید، به او گفتم: «بابا اشکالی ندارد»، یهویی زیر گریه زد.

وقتی که در منزل بودم، خیلی با بچه‌ها بازی می‌کردم و چهار قلوها را روی پشتم سوار می‌کردم. امیرمحمد همیشه جلو می‌نشست و سه تا خواهرهایش پشت امیرمحمد روی پشتم می‌نشستند. ولی امیرمحمد به راحتی دست‌بردار این بازی نبود و خیلی رابطه دوست‌داشتنی و شیرینی با هم داشتیم. خیلی دلم برای آن لحظه‌ها تنگ شده است.

واقعاً خیلی برایم سخت است که این خاطرات را دارم مرور می‌کنم، ولی بالاخره خواست خداست و ما هم تسلیم اراده خداوند هستیم.

امیرمحمد خیلی هیئتی و عاشق اهل بیت(ع) بود. در ایام محرم و ماه صفر و غیر از آن، به نوحه‌ها گوش می‌کرد و کلاً علاقه داشت. یادم هست زمانی که بیرون هم می‌رفتیم و سوار ماشین می‌شدیم، بلوتوث به ماشین وصل می‌کرد و نوحه گوش می‌داد، حتی در عکس پروفایلش ارادت خودش را به امام حسین(ع) نشان می‌داد.

سه، چهار بار به مشهد مقدس مشرف شده بود. خیلی عاشق امام زمان(عج) بود. در پیاده‌روی مراسم اربعین شرکت می‌کرد و امسال هم می‌خواست شرکت و آنجا خدمت کند که قسمت نشد و به شهادت رسید.

در خاتمه از خداوند سبحان مسئلت دارم که با ظهور منجی عالم بشریت، جهان را از شر دشمنان ظلم و استکبار، به‌ویژه رژیم صهیونیستی و امریکا که ستیزه‌جو و کودک‌کش هستند، پاک گرداند و فرج را نزدیک سازد.

حمیدرضا نیک‌عهد | جوان

> **امیرمحمد خیلی هیئتی و عاشق اهل بیت(ع) بود. در ایام محرم و ماه صفر و غیر از آن، به نوحه‌ها گوش می‌کرد و کلا علاقه داشت. یادم هست زمانی که بیرون هم می‌رفتیم و سوار ماشین می‌شدیم، بلوتوث به ماشین وصل می‌کرد و نوحه گوش می‌داد، حتی در عکس پروفایلش ارادت خودش را به امام حسین(ع) نشان می‌داد**

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۸۸

جدول

## از راست به چپ

■ ۱- نام اصلی افلاطون، فیلسوف و دانشمند نامی یونان باستان - نماز گزاردن پشت سر پیش‌نماز ■ ۲- شکست ورزشی - نظرات انتخاباتی - از سوره‌های کتاب هدایت ■ ۳- گشوده - هنوز انگلیسی - صفت حیوانات وحشی گوشتخوار - خروس مازنی ■ ۴- سخن بیهوده - زدنی در فوتبال - از فرماندهان شهید اصفهانی دفاع مقدس ■ ۵- قیم - واحد شمارش گل و گیاه - مجلس اعیان - شایعه ■ ۶- تصدیق ایتالیایی - بدرفتاری و ناسازگاری - نوعی سنگ قیمتی ■ ۷- پیمان‌شکن - ساز کلیسا - صاحب بهارستان ■ ۸- لؤلؤ - سوا - رود مرزی - راه میان‌بر ■ ۹- پایتخت عربستان - دندان نیش - معتمدان ■ ۱۰- تربیت خانوادگی - الکل حاصل از تخمیر مواد قندی - آفت نباتی ■ ۱۱- عدد منفی - اسباب ورزش باستانی - فرمانده - از ارکان نماز ■ ۱۲- سرمه - اسب تبریزی - فکر و خیال ■ ۱۳- قرارگاه - متضاد انکار - خیس - نت منفی ■ ۱۴- فرزندان - موی انگلیسی - داستان کوتاه ■ ۱۵- مشهور - از مهم‌ترین آیین‌های مردم هندوست

## از بالا به پایین

■ ۱- از جزایر مهم و راهبردی ایران - کارکرد ■ ۲- خالق شمع و پروانه - چشم - اولین مسجد تاریخ اسلام ■ ۳- سیب گاززده - علامت فعل استمراری - کلاغ - زمزمه کردن ■ ۴- گدا - عدد رمزی - ترک استخوان - وی ■ ۵- اسوده، راحت - مرغ خانگی - اطلاعات رایانه ■ ۶- پوستین وارونه - پهن کردن - نخ به‌هم پیچیده در دوات ■ ۷- مثلث جغرافیایی - صد و یازده - زیرک ■ ۸- سدی در تهران - گرد و غبار - بعد از آلفا - جواب مثبت ■ ۹- کارآگاه به دنبال آن است - چین و شکن - سرشماری ■ ۱۰- نشانی - سنگ خارا - رمق آخر ■ ۱۱- از شهدای کربلا - گربه در شب - جنگ‌افزار ورزشی ■ ۱۲- بچه می‌کشد - به دنیا آوردن - برج کج - قتل سیاسی ■ ۱۳- جهان پهلوان نامی کشورمان - توان و قدرت - سخن صریح - بی حال ■ ۱۴- عقاب سیاه - ینبوع - پایتخت کره جنوبی ■ ۱۵- علم تشریح - از واژگان قرآن کریم به معنای هرگز مرا نخواهی دید

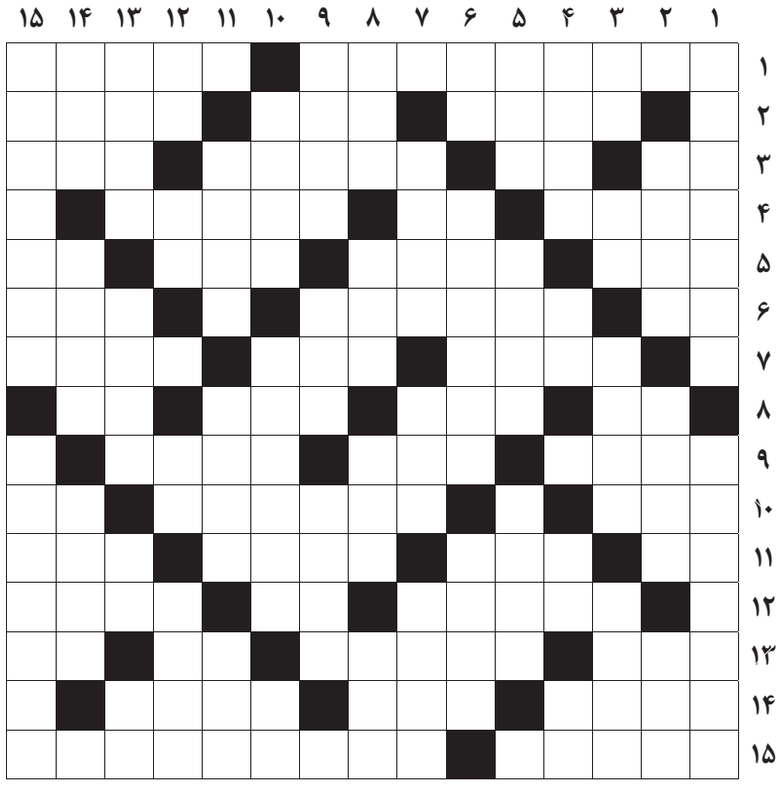

## جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | ۲ | ۷ | | ۵ | | | |
| ۶ | | ۳ | | | | | | ۷ |
| | | | | | | ۱ | ۹ | ۸ |
| | | | ۶ | | ۷ | | | |
| ۲ | ۵ | | ۴ | | | | | |
| | | | | | | ۹ | ۴ | ۶ |
| | | | ۲ | ۱ | | | | |
| ۹ | ۴ | | | | | ۶ | | |
| | | | | | | ۴ | ۷ | |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۳ | ۸ | ۶ | ۶ | ۹ | ۵ | ۱ | ۲ | ۷ |
| ۲ | ۱ | ۶ | ۳ | ۸ | ۷ | ۹ | ۶ | ۵ |
| ۵ | ۹ | ۷ | ۲ | ۱ | ۲ | ۸ | ۶ | ۳ |
| ۶ | ۹ | ۵ | ۱ | ۲ | ۹ | ۷ | ۳ | ۸ |
| ۱ | ۷ | ۸ | ۵ | ۳ | ۲ | ۶ | ۹ | ۲ |
| ۹ | ۳ | ۲ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۱ | ۲ |
| ۷ | ۵ | ۱ | ۲ | ۶ | ۳ | ۹ | ۸ | ۹ |
| ۸ | ۲ | ۹ | ۷ | ۵ | ۱ | ۳ | ۶ | ۶ |
| ۶ | ۶ | ۳ | ۹ | ۴ | ۸ | ۲ | ۵ | ۱ |

## جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۸۷

| | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | د | ه | ک | ر | د | ■ | چ | ر | ن | د | و | پ | ر | ن | د |
| ۲ | ر | م | ا | د | ■ | گ | ر | د | ن | ■ | چ | و | ل | ن | ا |
| ۳ | ی | س | ر | ■ | ه | ا | ن | ی | ■ | ک | ه | ■ | ه | ن | گ |
| ۴ | ا | ف | ■ | ت | م | ر | د | ■ | س | ر | د | م | ■ | و | ا |
| ۵ | س | ر | خ | ن | ا | ی | ■ | ا | ر | ت | ی | ش | و | ■ | ل |
| ۶ | ا | ■ | ر | س | ی | ■ | چ | ل | ا | ■ | ن | ت | ا | چ | ■ |
| ۷ | ل | م | ■ | ی | و | ز | ■ | ک | پ | ر | ■ | ه | ر | ن | چ |
| ۸ | ا | ر | س | ■ | ن | و | س | ■ | ا | ه | ن | ■ | ق | و | ی |
| ۹ | ر | غ | ن | ا | ■ | ر | ی | ا | ■ | ن | ا | و | ■ | ب | م |
| ۱۰ | ش | گ | ر | د | ■ | ل | ن | گ | پ | ■ | پ | ی | ر | ■ | ز |
| ۱۱ | ■ | ه | ک | ا | س | ی | ا | س | ■ | پ | ا | ر | غ | ا | م |
| ۱۲ | ل | ل | ■ | م | ت | ا | ن | ■ | ر | و | ل | ه | ■ | م | و |
| ۱۳ | ا | ک | و | ■ | ر | ک | ■ | ر | ه | ا | م | ■ | پ | ن | ر |
| ۱۴ | ش | ه | ر | ا | ن | ■ | ل | و | ا | ر | ■ | ب | ط | ی | ی |
| ۱۵ | م | ن | ا | ر | چ | ن | پ | ا | ن | ■ | د | ا | ن | ت | ه |